

چند دستنوشته مانوی

ابوالقاسم اسماعیل پورمطلق

متن فارسی میانه و پهلوی اشکانی دستنوشته‌های مانوی مکشوف در ترفان
را پرفسور مری بویس در کتاب

A Reader in Manichaean Middle Persian and Parthian (Acta Iranica 9)

گزار آورده که به همراه واژه‌نامه‌ای به سال ۱۹۷۵ در لیدن به چاپ رسیده است. قطعات زیر برگزیده از همین کتاب است و به ترتیب با حروف *q, p, o* و صفحات ۴۶ تا ۵۲ مشخص شده است. زیر نویس‌هایی که با حرف (ب) متمایز شده‌اند، توضیحات مری بویس و بقیه از نگارنده است. یادآوری می‌شود که قطعات برگزیده زیر در مجموعه فوق به صورت حرف نوشت آمده و ما در اینجا به سبب محدودیت‌های چاپی از آوردن آن‌ها نوشت متن اصلی فارسی میانه و پهلوی اشکانی خودداری کرده‌ایم. ضمناً واژه‌های داخل [] واژه‌های در افزوده است و به منظور روشن‌تر شدن مفاهیم اضافه شده است. ترجمه قطعات مطابق با متن اصلی انجام شده و از این جهت ممکن است در برخی موارد از فصاحت فارسی امروز برخوردار نباشد، در پایان از گرامی دوستم، سعید عریان که گزارش زیر را با دقت و موشکافی ویژه خود خوانده و نکات مهمی را یادآور شده است، صمیمانه تشکر می‌نمایم.

گزارشی در باره آخرین ساعات زندگی مانی در زندان^۱

[فارسی میانه]

۱- ... با سرودها... گویندگان^۲، پاکیزگی گریوزندگک (= روح زنده)^۳... هر کس باید نیکی نسبت به دین پیاموزد و سست مباشد از رنج خداوندگار بردن^۴، تا اینکه مزد و پاداش نیک و زندگی جاودان به بهشت برین بیاید.

۲- پس فرمود نامه را مهر پایانی...^۵

[چند سطر افتاده]

۳- ... آموزش... به دست ما^۶ آموزگار به همه دین فرستاد، و همه فرزندان، ارداوان و نیوشایان به خداوندگار نکوکار نماز بردند. و خداوند روشنی همگان را بدرود کرد. و گسریان از پیش [او] خارج شدند و اوزی^۷ آموزگار و دو ارداو... [نزد او ماند]ند.

مرگ مانی^۸

[پهلوی اشکانی]

۱- آنگونه که شهریار زمین (= سلاح) و جامه [ازتن] در می آورد و جامه شاهوار دیگری را نیز می پوشد^۹، همانگونه فرشته روشنی جامه رزمگاهی [از] تن در آورد و

نشست به کشتی نور (= ماه)، و جامه خدا یوار گرفت، دیهیم روشنی و تاج گل زیبا^{۱۰} و بسا شادی بزرگ با خدایان روشنی که از دست راست و چپ می روند، با چسنگ و سرود شادی پرواز کرد با ورژ (= معجزه) خدایوار، چنانکه آذرخشش تند و منظر درخشان شتابگر^{۱۱} به بام ستون^{۱۲} [تا] راه روشن، و ارا به ماه، همایش گاه خدایوار و بیاسائید با پدر اوزمزد بیغ^{۱۳}.

۲- ورها کرد یتیم و سوگوار همه رمه ارداوی (= امت مانی) را، چه کدخدای (= مانی) در گذشت^{۱۴} و به بهشت رفت و این خانه...

[چند سطر افتاده]

۳-... و فرمانروایی... اختر (= برج)، چهار روز گذشته از شهریور ماه، شهریور روز^{۱۵}، دوشنبه و یازدهمین ساعت، اندر ایالت خوزستان و شهرستان بیلاباد (= گندی شاپور)، وقتیکه رحلت کرد آن پدر روشنی به کردگاری، به بهشت روشنی خود.

۴- و پس از مرگ مقدس فرشته، این گواهی را اوزی آموزگار به همه دین (= دیناوران) داد، چه او [این واقعه را] در میان سپاه^{۱۶} دید، برای اینکه در آن شب شنبه اوزی از نزد فرشته آنجا را ترک کرد و بس فرمان نیکویی از فرشته روشنی به زبان همه دین آورد.

۵- و از پس مرگ مقدس فرشته روشنی، بعد انجیل، ارژنگگ و جامه و دست، ایالت... سیسینیوس^{۱۷}...

نامه ای از يك عالمقام دین [مانی]

(احتمالا سیسینیوس) به ما آمو^{۱۸}

(پهلوی اشکانی)

۱- درنگ مکن^{۱۹} چه اکنون کار نیک توانی کردن، فراگوش میانداز، چه زمان به شتاب می گذرد.

۲- و اینگونه بدان که [حتی] اگر تو خود در اینجا، در مرو بودی، فکر نمی کنم که محبوبیت و احترام تو در مرو آنچنان آشکار بودی چنانکه اکنون [است]، آنگاه بدان که [از] وقتی [که] اینجا به مرو آمده ام، پس من همه برادران و خواهران را به کار نیک یافته ام و از «زروان داد»^{۲۰} برادر عزیز، بس سپاسگزارم، چه با این کار نیک به همه برادران توجه کرد. و اکنون من به «زمب»^{۲۱} گسیل شدم، و فرستاده مار آمو عزیز به سوی خورآسان (= مشرق)، و [کتابهای] «شاهزادگان» و «ارژنگ» پیش برد. و من دیگر «شاهزادگان» و «ارژنگ» اندر مرو بساختم (فراهم کردم).^{۲۲}

۳- پس اینگونه بدان که وقتی آمدم و برادر «راشتین»^{۲۳} را چنان یافتیم که آرزوی من بود، بدینگونه بود به نیکی و به جانفشانی، چنانکه آرزوی خداوندگار مانی بود.

* شاهزادگان، برابر «*shah*» یا خولان از کتابهای مانی است.

[۱۷ سطر بس نامفهوم یا از بین رفته است]

۴- ومن این سخنان را به تونوشتم، چه دانم که تو به کار نیک من شاد هستی. آنسها برای ایزد و خداوندگار مانی بس افتخار آورند. ۲۳ تا وقتیکه من و تو زندگی می کنیم، در همه کشور و ابر [شهر] ۲۴ شما سان و آموزگاران نگهبان را ترک کنیم، که شمارا نیز نام... باشد، و این دین خداوندگار مانی را از هر سو رهبر و پرورش دهنده بینی.

۵- بنگر که برادر عزیز خسرو را پیش تو فرستادم...

[۱۷ سطر بس نامفهوم یا از بین رفته است]

۶- ... که نیک شاد باشی و چنان بکنی که توان داری، تلاش بکن برای نیوشایان که وقتی برادران را بفروسم، پذیرایی شوند.

۷- و برای «فریاد» ۲۵ چنین بدان که از زمانی که آمد، پیش من بود و با اشتیاق و با اعتماد بود و اکنون آنجا پیش تو آید. تو نیز چنان بکنی که او به شادی پذیرایی بشود. پس آنچنان او را مواظبت کن که پسر خودت را، تا من نیز از تو سپاسگزار باشم.

۸- بین من پسر محبوب خداوندگار مانی را پیش تو فرستادم. همانطوریکه او با اشتیاق پیش تو می آید، تو نیز از او مواظبت کن، چون پسر خودت و به او دبیری و خرد، خوب بیاموز.

۹- و از این برادران که پیش تو آیند، چیزی دریغ مدار و چون برای خرد چیزی نیاز دارند، ۲۶ آنچنان بیاموز که پسر خود را و میاندیش از [آنها] که با تو به اهانت ستیزه کنند، اما چنین بدان که شاگردی نیز نبوده که [از پیش] آموخته از خانه آید، بلکه روز به روز بیاموزد، [شاگردی] هست که مهربان و دوستدار آموزگار باشد و از او پیروی کند و نام به عزت برد و همیشه به آموزگار نیکویی کند، و شاگرد دیگری هست که چنین نیست، بلکه سرکش باشد، هر آینه همه را بردباری باید. اما تو از هیچ کس غافل مباش (= مضایقه ممکن)، بلکه به هر کس که به تو دست یازد، به ایمان...

یک نامه جعلی به مار آمو، از جانب دیناوریه ۲۷

[پهلوی اشکانی]

تعلیم شیرین قدیسان ۲۸

۱- ... و کسی که تو را بزندی، تو دیگر او را مز، و آنکه با تو به کین ایستد، تو دیگر با او به کین مایست، کسیکه به تو رشک برد، تو دیگر به او رشک مبر، کسیکه تورا به خشم آورد، تو همیشه به خوشی با او سخن گوی و آنچه برای دیگری مورد پسند تو نیست، خود انجام مده.

۲- اما تحمل باید [کردن] از بزرگان و تحمل باید از همسر (همردیف، هم گوهر) و تحمل باید از کوچکتر اهانت و نیز دیگر سخن درشت. زیرا که دیناوریه بردبار را به چیزی آزار کردن کس نتواند و چنانکه اگر بر فیل گُل افکنند، آن گلهای، فیل را خرد کردن نتوانند. چنانکه اگر بر سنگ باران یبارد، آن باران سنگ را گداختن نشاید. ۲۹، همانگونه تو هین و سخن

درشت دیگر نیز دیناور بردبار را هیچ آزار کردن نشاید.
 ۳- گاه بناور، نفس خویش را آنچنان بلند پایه باید نگاه داشتن همانند سیمر کوه ۳۰
 گاه دیناور نفس خویش را آنچنان فروتن باید کردن که...
 [چند سطر آسیب دیده]
 ... گاه دیناور نفس خویش را باید نمودن چون شاگرد. گاه چون آموزگار، گاه
 چون بنده، گاه چون سرود.

۴- پس بخاطر این زمان (= دوره) گناه، دیناور پاک به اندیشه کارنیک باید نشستن،
 باشد که نفس خویش را از گناه بگرداند و به کارنیک افزون کند.
 [چند سطر سخت آسیب دیده]

۵- ... چیزهای ژرف... گفت به دیناوران پاک چنانکه من به شما می گویم.
 ۶- و آن قدیسی که ایدر نام بود، من هستم، مارمانی ۳۱، و آن که آنسو تر نام تو
 هستی، مارآمو و آن که «اکوندک» ۳۲ نام، اهریمن بود و برای این سخنان را گفتم که
 هر کس خود بخواهد (پیروی کند) ۳۳ و آن را با سکوت بشنود ۳۴، پس آنها را که
 می شنود. باور کند و در سر خود بگنجانند و به کارهای نیک پردازد. ۳۵ رستگاری باید از این
 زادمرد ۲۶ و از هر گناهی رهایی یابد. به واسطه این فرمان پاک و این خرد کامل به این
 خدمتگزاری و فروتنی، من، مارمانی و تو، مارآمو و همه پیشینیان و نیز این فرخ مردمان
 که به این زمان دوباره به دنیا می آیند، و نیز آنها که در آینده به دنیا می آیند، از این زادمرد
 رستگاری بیابند. زیرا که در این زادمرد چیزی نیست که خوش باشد، بل عمل خیر و کار
 نیک که مردمان شناسا (آگاه) می کنند. آنها که از من، مارمانی پیروی کردند و به اورمزد
 بیخ امید دارند، و دیناوران پاک و راستکار را، رهبر می خواهند، آنها هستند که نجات
 می یابند و از این زادمرد رهایی می یابند و رستگاری جاویدان می یابند.

پایان یافت تعلیم شیرین قدیسان

یادداشت ها:

- این قطعه از همان دستنوشته ای است که قطعه ۲ در آن آمده و دربرگیرنده گوشه ای از زندگانی مانوی در آخرین ساعات زندگی اش در زندانی در گندی شاپور است. جملات آغازین تا «به بهشت برین بیابید»، نقل گفتار خود پیامبر است. گزارش دیگری از پایان زندگی او در سرودهای مانوی قبطی محفوظ است. نك *Coptic Manichaean Homilien Soff* (ب)
- mabrān*، در اوستا - *maθra* از ریشه *man* و پسوند *θra* تشکیل می شود که بر سخنان زرتشت اطلاق می شده است. چون سخنان زردشت به گونه شعر و سرود بوده، در فارسی میانه ترفانی و پهلوی اشکانی این واژه بر شعر و سرود دلالت می کند.
- xrohwandān* مرکب از *xroh* و پسوند *wand* - در اوستا - *xrauθ* یعنی بانگ زدن و در فارسی «خروش»، خروس و خروء» بازمانده آن است. *Xroh* در فارسی میانه ترفانی به معنی گفتار و سخن است و بیشتر بر سخنانی که اهل دین به کار می برند، اطلاق می گردد. *xrohwandān* و *xrōhxwānān* تحت اللفظ به معنی خروش خوانان، نام گروهی روحانیون مانوی است که وظیفه شان وعظ و خطا به بوده است.

۴. *griwzindag* : در متون مانوی «گریوزندگه» بر روح آدمی که از عالم علوی است، دلالت می‌کند. تقریباً مشابه فروهر و فروشی در متون زردشتی است. اهل عرفان به آن «دل» و فلاسفه به آن «نفس» گویند. اصطلاح «زنده» بر هر چه که مربوط به مانوی باشد، اطلاق می‌گردد و به معنی آگاه و بیدار و نه به معنی ذی حیات است. همچنین گریوزندگ یکی از ایزدان آفرینش نخستین در اسطوره مانوی است که نماد همه انوار و انفاس قدسی است که در این دنیا اسیر شده‌اند.
۵. یعنی در کارها و وظایفی که نسبت به مانی باید انجام بدهید، سستی نکنید.
۶. این متن احتمالاً در این ساعت بوسیله مانی نوشته شده و در مراسم سالانه جشن *Bema* خوانده می‌شد. (ب)
۷. *Uzzi* یا *Uzāy* نامی یهودی است. او نخستین کسی است که تا ۴۰ مرگ مانی همراهش بود. *نک.* قطعه بعد (P)
۸. این قطعه به‌سوی اشکانی درباره مرگ مانی شاعرانه‌تر از قطعه پیشین است، احتمالاً گزارش از اوزی آموزگار است. (ب)
۹. *padmozad* : بی‌تردید اشتباه کاتب است بجای *Padnozed*
۱۰. *pusag diden padmozan* : نمادهای رستگاری‌اند که به روح پیروز اهدا می‌شوند. (ب)
۱۱. *didan nisag nidfurdag* : کنایه از شهاب‌ناقب.
۱۲. *Bamistun* : از ایزدان آفرینش سوم که ارواح پاک از طریق آن به‌ماه می‌روند.
۱۳. *Ohrmizdbay* : انسان نخستین، از ایزدان آفرینش نخستین و فرزند «مادر زندگان».
۱۴. *Parniβrad* کاربرد این فعل جعلی که از *Parniβran* تشکیل شده و در سنسکریت *Parinirvana* است، نشان می‌دهد که تاریخ نگارش این متن از زمان شهادت مانی متاخرتر است. (ب)
۱۵. مانی مطابق با گاهشماری بابلی در روز دوشنبه، چهارمین روز آذار *Addara* در گذشت. این تاریخ خود بخود وارد تقویم جوامع متعدد مانوی شد. شهریور مطابق با ماه آذار، سال ۲۷۴/۱۷۷ است. *Saxt* به معنی «گذشته» مطابق با شکل فارسی باستان واژه *θakata* است. (ب)
۱۶. *isper* احتمالاً وام واژه (واژه قرضی) از یونانی است و ممکن است در اینجا یادآور گزارش مرگ مقدس مسیح باشد (انجیل مرقس ۱۵، بند ۱۶، انجیل متی ۲۷، بند ۲۷) واژه یونانی معادل آن در *Peshitta* به کار رفته است. (هنینک)
۱۷. *Sisin* : جانشین مانی. احتمالاً کتابهای مانی و جامه و دست بریده‌اش به‌عنوان یادگار به سیسیتیوس بخشیده شد. (هنینک)
۱۸. هیچ‌دلیلی در دست نیست که بگوییم این نامه یقیناً از جانب چه کسی است، تنها می‌دانیم که خطاب به مارآمو است. این عالی‌مقام مانوی مسلماً مانی نیست. شاید سیسیتیوس باشد. عنوان از قطعه (MSBISI 110) گرفته شده است (ب)
۱۹. *abestan nē karāh* : التزامی در مفهوم امری است.
۲۰. *Zurwāndād* : تحت‌اللفظ به معنی «خلق شده بوسیله زروان»، از نامهای رایج زمان ساسانیان است *نک.* *F. Justi, Iranisches Namesbuch Marburg 1895 383f.* (ب)
۲۱. *Zamb* : در دوران متاخر، همان کرخی امروزی است که درست چپ آمودریا (سیحون) در حدود ۱۰۰ مایلی فراز آمل (آمو) قرار دارد که خود در ۱۲۰ مایلی شمال شرقی مرو است. *نک.* ز. مارکوارت، ایرانشهر، برلین ۱۹۰۱، ۸۱، لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، ۴۲۹ و ۴۷۱). ز. م. به معنی «ساحل» در فارسی به گونه «ز. م. یا ز.» در آمده

است (ب) در فارسی امروز واژه‌های کم و کعب به معنای «کنار» بازمانده از همین واژه است. ۲۲. *ud* بیش از *Rāstēn* احتمالاً تحت تاثیر سندی است که معادل *ry* است به معنی «و» و معروف جمله اصلی است. همین «راشتین» بود که مانی نامه‌های خطاب به او و پیروز شاهزاده و فرمانروای خورآسان نوشته است. (ب)

۲۳. *tāz yazd karēnd ud Mani farrab* جمله بازسازی شده و مبهم است.

۲۴. منظور «اَبَرشهر» است. در متون اسلامی و عربی آن را کوره‌ای از خراسان دانسته‌اند. مرکز کوره اَبَرشهر، نیشابور است. در قدیم نیشابورگاهی اَبَرشهر نامیده می‌شد و به همین نام در سکه‌هایی که خلفای اموی و عباسی در آن شهر ضرب کرده‌اند، یاد گردیده است. نک. لستر نیچ، همان‌ماخذ ص ۴۰۹

۲۵. *Friyādar*، اسم خاص است.

۲۶. *Par-yāu*، بویس آن را «فاقد بودن، کم داشتن» معنی کرده اما خانم دکتر قریب‌آن را با واژه سندی *x/yut* هم‌ریشه می‌داند و «نیاز داشتن» را ترجیح می‌دهد.

۲۷. این متن ظاهراً توسط یکی از پیروان دیناوریه جعل شده و در قالب نامه‌ای از جانب مانی به آمو نوشته شده است و تاکید تردید آمیزی روی این شخصیت‌ها در آن وجود دارد. اما از نحوه انشا و وجود وام واژه‌های بودایی- هندی می‌توان نتیجه گرفت که به قرن سوم م. مربوط است و محتوای آن نیز از انسجام خوبی برخوردار نیست. عنوان این قطعه از سطر ۱۰۹ متن گرفته شده است (ب).

۲۸. معنی واژه *nāgān* (قدیسان، بیگناهان؟) مشکوک است. نویسندگان متن آن را از واژه سنسکریت *an-āgas* (بی‌گناه) گرفته‌اند. رشید پیشهاد می‌کند که از واژه سنسکریت *nāga* به معنی «فیل، قدیس بزرگ» مشتق شده است. نک.

(ب) *Schaeder, Morgenland Leipzig 1931 96.*

۲۹. در متن به صورت جمع *nē šahēnd* (نشانید، نتوانند) است.

۳۰. کوهی در سرزمین هند. در متون بودایی به عنوان کوهی بلند از آن سخن رفته است.

۳۱. انتساب ناشیانه لقب *Mār* (آقا، سرور، خداوندگار) از زبان مانی درخور توجه است. (ب) و یکی از دلایل جعلی بودن این نامه می‌باشد.

۳۲. *Akundag* نام دیوی است. در پهلوی *Kundag Druj, kund Dēw* نک.

H., Mir Man iiv P 856, n.3 رشید نام بردن سه چهره اخیر را اقتباسی از آپسین بودایی جانکه *Jataka* (داستانهای تولد بودا) می‌داند که به بودا، یک مرید پارسا و حالت مارا *Māra* منتسب‌اند. (ب)

۳۳. *nawār* معنی اش ناشناخته است. در اینجا فعل التزامی مناسب‌تر است تا اخباری.

۳۴. *abyus išnawēd*، بویس در واژه نامه خود واژه نخستین را «سکوت» معنی کرده، اما آسموسن «با دقت بشنود» را ترجیح می‌دهد. نک

Asmussen Manichaen Literature. p58

۳۵. *Parxēzēd* خدمت کند، مهیا کند. ماده ماضی؛ *Parxāit*

۳۶. *Zādnurd* زندگی فانی، تناسخ ارواح. معادل سنساره *Sansare* در متون بودایی است. سنساره تقریباً به معنای «دایره وجود» است و مراد از آن این است که زندگی یک فرد فقط یکبار و یکبار نیست، بلکه تکرار شونده است و هر فردی هزاران بار پیش از زندگی کنونی خود وجود داشت. نک. ع. پاشایی، بودا، تهران ۱۳۴۷، ص ۲۵